



وحشت‌هایی که باعث شده اصلاح‌طلبان از نو اصلاح‌طلبی سخن بگویند.

وحشت‌هایی که باعث شده اصلاح‌طلبان از نو اصلاح‌طلبی سخن بگویند یک سال پس از روی کار آمدن دولت یازدهم، اصلاح‌طلبان نه تنها با مسئله تعریف رابطه خود با دولت روحانی روبه‌رو هستند، بلکه نگرانی‌های عمیق‌تری دارند که آن‌ها را چند پاره کرده و به تجویز نسخه‌های متفاوتی رسانده است. نو اصلاح‌طلبی یکی از این نسخه‌هاست؛

نسخه‌ای که بر سر آن اختلافاتی بروز کرده است. در هفته‌های اخیر، چندین تن از نیروهای فکری اصلاح‌طلب از نو شدن و یا اصلاح در اصلاح‌طلبی سخن گفته‌اند، ولی با اینکه تعیین نسبت نیروهای اصلی اصلاح‌طلب با دولت روحانی و برنامه‌های آن‌ها برای آینده خود، نقش مهمی در ابداع عبارات جدیدی مانند نو اصلاح‌طلبی دارد، بیش از هر چیزی، چرایی این مباحثات نظری را باید در گذشته اصلاحات جستجو کرد که اکنون آن‌ها را با خطرهای بزرگی روبه‌رو کرده است.

بالا گرفتن گفت‌وگو درباره نو اصلاح‌طلبی با خبرهای دیگری همراه شده است که اگر در کنار هم قرار گیرند، تصویر روشن‌تری از این روزهای اصلاح‌طلبان به دست خواهد داد.

نخست، در حالی که چند تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، مدعی‌اند که حکمی قانونی برای ممنوع‌الخروجی، ممنوع‌التصویر بودن و ممنوع‌البیان بودن سید محمد خاتمی وجود دارد و این حکم باید اجرا شود، برخی رسانه‌های اصولگرا در حال پلک کردن مرز بین اصلاح‌طلبی و تجدیدنظر طلبی هستند و سید محمد خاتمی را همان مهندس بازرگان بعد از زمستان سال ۱۳۶۶ می‌دانند.

نتیجه قطعی برقراری چنین وضعیتی، امکان نداشتن بازگشت خاتمی به قدرت رسمی در کشور است؛ موضوعی که وی خود به آن اشاره کرده و گفته است، نه می‌خواهد به قدرت بازگردد و نه اجازه داده می‌شود که به قدرت بازگردد.

یافتن ریشه رسیدن خاتمی به چنین وضعیتی را باید در انتخابات سال ۱۳۸۸ و رخدادهای پس از آن دانست. دست‌کم در زمان کنونی، کسانی که در این حوادث نقش مهم و چشمگیری داشته‌اند، در رقابت سیاسی با موانع بسیاری برای مشارکت مواجه هستند و برطرف شدن این موانع، نیازمند تغییرات

بسیاری است که تحقق آن هرگز کم‌تنش نخواهد بود.

نکته دوم آنکه حتی اگر سخن یونسی، مشاور روحانی درباره منهدم شدن دو جناح اصلی کشور توسط محمود احمدی‌نژاد را کاملاً درست ندانیم، ولی نمی‌توان این را نادیده گرفت که صرف‌نظر از همکاری دو جناح در سال‌های اخیر، پیش و پس از پیروزی روحانی در انتخابات ریاست جمهوری و به علاوه در راه انتخابات مجلس دهم، مرز بین اصولگرایان و اصلاح‌طلبان کمرنگ‌تر شده است. برای نشان دادن این کمرنگ شدن، کافی است یادآوری شود که خاتمی و ناطق نوری نمادهای ده سال پیش دو طرف، اکنون در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و به همراه هاشمی رفسنجانی و رئیس‌جمهور روحانی در مسیر مشابهی گام برمی‌دارند.

هرچند این وضعیت به حکم این جمله سعید حجاریان که «تنها سلاح در نبرد سیاسی، گرفتن کرسی در مجلس و دولت است» برای اصلاح‌طلبان یک ضرورت عملگرایانه است، ولی از سوی دیگر نافی امتیازات و ادعاهای آن‌ها در حوزه نظری و سیاسی نیز هست.

به عبارت دیگر، اصلاح‌طلبان صاحب فکر اکنون با این پرسش مواجه شده‌اند که آیا ماندن در قدرت ارزش این را دارد که در دیگران حل شوند یا آنکه بهتر است عطای قدرت سیاسی را به لقایش ببخشند؟!

پاسخ به همین پرسش است که آن‌ها را به فکر ایجاد راه سوم یا بازگشت به قدرت از طریق یک فکر جدید در چهارچوب قانون و با در نظر گرفتن ارزش‌هایی مانند عدالت انداخته که پیش از این در ادبیات اصلاح‌طلبی کمتر به آن پرداخته شده است.

آنهایی که از نواصلاح‌طلبی سخن می‌گویند، لازم می‌دانند که نواصلاح‌طلبی از استعداد و امکان هژمونیک برخوردار باشد، فراقانونی نباشد، رهروان و همراهانش، انسان‌های آزاد و آزاداندیشی باشند که به حکم شأن انسانی خود مایلند رهرو راه باشند و هدفشان بیش از آنکه تسخیر قدرت باشد، تلطیف و تصحیح آن باشد و روکش و آستری اخلاقی و انسانی داشته باشد.

اشاره به چنین نکاتی ضمن نشان دادن تمایل طرفداران نواصلاح‌طلبی به اثبات تمایل خود برای ماندن در فضای سیاسی رسمی و قانونی این را هم نشان می‌دهد که آن‌ها تمایلی به گره زدن سرنوشت خود با بسیاری از مدعیان امروز اصلاح‌طلبی است که یا به اندازه کافی به ارزش‌های اصلاح‌طلبی اعتقادی ندارند و یا اینکه گذشته مدیریتی آن‌ها به گونه‌ای است که نمی‌توانند چندان مدعی رفتار اخلاقی و انسانی در موضع قدرت و مدیریت باشند. طرفداران نواصلاح‌طلبانی از گره خوردن سرنوشت خود با آن‌ها هراسان خواهند بود.